

حرفه ای که از او به یادماند

کتابخانه شخصی حضرت امام علی (ع)

کتابخانه شخصی حضرت امام حسن (ع)

کتابخانه شخصی حضرت امام حسین (ع)

کتابخانه شخصی حضرت امام زین العابدین (ع)

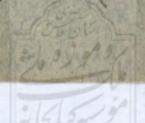
کتابخانه شخصی حضرت امام باقر (ع)

کتابخانه شخصی حضرت امام صادق (ع)

بانی بر وجهی که اهل میان در میان آورده اند نیست و در رد یافته بود چون قلت بهماست خود ننویسم
 در اشغال این مطالب عالمی که حق را نظاره و سلا لا بدی و الا بصهارت معلوم داشت در زانو پاره
 اسرار صحرای مطهر شده بعد از آنکه شرح تمام کتب بیان گشته و در نتیجه بوده که جمعی از خوانندگان صفای
 و خفا تا نسیم همچنان در شرح بعضی مواضع که در کتب آن مطهرت می نمودند خاطر پرانجا مدار می نمود
 شرح نمی شد و الا مورد کتب با دو کتاب تا درین فرصت که دارد می گزیده در ورود و اندکی
 فرخنده و خود همیشه بی نهایت نشانند بجهت پیروی از قرآن مقرون به توفیق و حسن انجامت
 پادشاهی رسید که کتب با آنکه همه در چشم شب و در زور که چنان کردیم آنکه همه تا چون در صبح
 مکان ننیدند اندک اندک با آنکه همه را که در چشم شام مشرق و غرب عالم سپردند و آنکه کلین صاحب
 قرآنی چنین در صبح قرآن نشنیدند و نظیر خودی در نیم روز کمال از پیروان سبیه که با یورش
 شده آورده اند سعادت و اقبال بسمت خلائی آنحضرت بخت قبول یا بدست هر نظمت در دانش آورد
 آنست که از کوشش در سایه اوست ایوانت که قطعات سموات در زبان نه پای اوست ثابت
 استدلال پیش در حقیقت عدالت الهی است کیما در درجین خلافت و در وقت راکت سردی بی چمتا
 شکر سپاسیم که به لایس بر روی کدام نیست که با سر سومی یکساله راه سایه بین دارد
 صبا بر این اود بر سومی دانستی ازنا که بر جیتی عالم درون استین دارد خلک از حفظ خلافت
 سر بر همه زناه ز سرانگشت تو واضح بر جهان دارد آفتاب و از زور تو افکارش اقطار
 آفاق روشن گشته و بحساب آسما فرض بر او در آورش همه مومن گشتند کعب در با
 نوایش خود را بر عالمی که در گداز و سبندد و در واقعش تواند کس افلاک را پی که گدازت از رفتن
 روی زمین را از گدازت زبیم کوی که با فاضل دیار رسانند رشک طواق افلاک و تقود را که گدازت
 آن که گدازند ز از گدازت کعب گدازت که از فرخ خود از از قرآن عالمه بی چون می ماند در در اطراف
 جهان مشرف هر سازه زرد شده در خاک معدن مترواری گشته زبا آن شاه که گدازت از شجره او
 عیان است بظن جهان حاش فرض عیان است در زور ریافت زبیم کعب او صفه که

کتابخانه شخصی حضرت امام علی (ع)

کتابخانه شخصی حضرت امام علی (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام حسن (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام حسین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام زین العابدین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام صادق (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام محمد باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام کاظم (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام رضا (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام محمد تقی (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا رضا (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا حسین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا زین العابدین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا صادق (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا کاظم (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا رضا (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد تقی (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا رضا (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا حسین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا زین العابدین (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا صادق (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد باقر (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا کاظم (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا رضا (ع)
 کتابخانه شخصی حضرت امام آقا محمد تقی (ع)



فایه من تائید انچه در جملہ ادب و تقرب
معلوم بنام آنست از عواید او و کمال آنست
از برین نوع ظهور علم به کمال آنست
سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام
فایه من تائید انچه در جملہ ادب و تقرب

فایه من تائید انچه در جملہ ادب و تقرب
معلوم بنام آنست از عواید او و کمال آنست
از برین نوع ظهور علم به کمال آنست
سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام

و اما در این مقام و در این مقام
معلوم بنام آنست از عواید او و کمال آنست
از برین نوع ظهور علم به کمال آنست
سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام

سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام
فایه من تائید انچه در جملہ ادب و تقرب
معلوم بنام آنست از عواید او و کمال آنست
از برین نوع ظهور علم به کمال آنست
سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام

فایه من تائید انچه در جملہ ادب و تقرب
معلوم بنام آنست از عواید او و کمال آنست
از برین نوع ظهور علم به کمال آنست
سبب اولی آنست که در آن مقام
کمال آنست که در آن مقام

موسسه حکامت

انشاد در کتب معتبره ای که این کتاب را یافته شده ظهوره و مجرد حایه قریه و چون بعد از دراک لا
 اقتصاد دراک الا دراک بریگان شوخ که خوش نام یک منت بجزان توصال او بدو نیک منت در
 درخیم منت و خایه یی چشم منت من در درم از درم که نزدیک منت اینطایفه با نند که دراک درک می چای
 و تمام من حیث الایتمه که من حیث البیب الا طلاق هرگز در هیچ حال از این من شکست در درن موی چای
 تفاوت نیست میان افزوده جودات و این دراک در صفت و علم سبیه خوانند تفاوت در ادراک
 ادراکت و عفت از آنکه درک عظمت و جفت اینها و تکلیف از جمله تحصیل این ادراکت که از
 علم مرکب خوانند بر قیاس حمل سبیه و حمل یک در ضمن تشبیه پژوهش و اثبات تاریخی چشم خود را که کما
 که در حد فطن و اشتیاح در تمیز بر آن نیست چه دراک ذات حق من حیث الایتمه و الا حاطه از حق
 بشرف است خواجه اما نقایا یا بی بان رفت و آنچه از درک میشود بسبب نور ظهور است محقق است

قریه من ملک بی ای حق تویی هست نامی که نه هر لفظ بصورتی در این گفته دل مطلب کون
 و مکان میگرد آخر که یابی و بجای گفته یک وجه از صحت این رباعی است که ذات حق تعالی که
 موجود حق است بواسطه ظاهر که بوجهی حکمان انداز نظر ادراک چو بان مجرب میگوید و اینجی
 نظر و احسان بصفتان ایمان نامته است چنانچه برانقا یا بی بان رفت و در صحنه مانده است
 بان و وجهی دیگر که حقیقه بواسطه تجلی در صور ایمان نامته که آنرا عدم اضافی خوانند در نظر چو بان
 چنان حکمات می نماید و حال آنکه مرادش برتش از انقرب منزله و متعالی است اولی یا غیره
 فاستد علی من ذلک فان ما قصرته فقدا وجدته و انما ظلمت ما علون تنبیه که از حقیقات است
 معلوم شد که از وجهی ایمان نامته ظاهر بقصد چه از وجهی امر و عکس است پس هر یکی را که آینه باشد
 آن دیگر را چنانچه المون مرآة المون اشعاری لطیف مان می نماید هر یک بطرف جلیل منصف است
 آن دیگر است و هیسته اندر من حسن من الهمیته اشارت باینست سرخی که نه در اصل
 در زدی از فرق چشم عشق است که نشنیده که تا کون است حقیق مشیه الی الخف عن کون الاصل
 اشاره جموله او بر جموله در بیان مافی هذا بحث من الغرض و التفضی علی وجه اخفا و غیره بر

که از درک در این کتاب است که در بعضی کتب معتبره
 این کتاب را یافته شده ظهوره و مجرد حایه قریه
 در بعضی کتب معتبره ای که این کتاب را یافته شده
 ظهوره و مجرد حایه قریه و چون بعد از دراک لا
 اقتصاد دراک الا دراک بریگان شوخ که خوش نام
 یک منت بجزان توصال او بدو نیک منت در
 درخیم منت و خایه یی چشم منت من در درم از درم
 که نزدیک منت اینطایفه با نند که دراک درک می
 چای و تمام من حیث الایتمه که من حیث البیب الا
 طلاق هرگز در هیچ حال از این من شکست در درن
 موی چای تفاوت نیست میان افزوده جودات و این
 دراک در صفت و علم سبیه خوانند تفاوت در ادراک
 ادراکت و عفت از آنکه درک عظمت و جفت اینها
 و تکلیف از جمله تحصیل این ادراکت که از علم
 مرکب خوانند بر قیاس حمل سبیه و حمل یک در
 ضمن تشبیه پژوهش و اثبات تاریخی چشم خود
 را که کما که در حد فطن و اشتیاح در تمیز بر آن
 نیست چه دراک ذات حق من حیث الایتمه و الا
 حاطه از حق بشرف است خواجه اما نقایا یا بی
 بان رفت و آنچه از درک میشود بسبب نور ظهور
 است محقق است قریه من ملک بی ای حق تویی
 هست نامی که نه هر لفظ بصورتی در این گفته
 دل مطلب کون و مکان میگرد آخر که یابی
 و بجای گفته یک وجه از صحت این رباعی است
 که ذات حق تعالی که موجود حق است بواسطه
 ظاهر که بوجهی حکمان انداز نظر ادراک چو بان
 مجرب میگوید و اینجی نظر و احسان بصفتان
 ایمان نامته است چنانچه برانقا یا بی بان رفت
 و در صحنه مانده است بان و وجهی دیگر که
 حقیقه بواسطه تجلی در صور ایمان نامته که
 آنرا عدم اضافی خوانند در نظر چو بان چنان
 حکمات می نماید و حال آنکه مرادش برتش از
 انقرب منزله و متعالی است اولی یا غیره
 فاستد علی من ذلک فان ما قصرته فقدا
 وجدته و انما ظلمت ما علون تنبیه که از
 حقیقات است معلوم شد که از وجهی ایمان
 نامته ظاهر بقصد چه از وجهی امر و عکس
 است پس هر یکی را که آینه باشد آن دیگر
 را چنانچه المون مرآة المون اشعاری لطیف
 مان می نماید هر یک بطرف جلیل منصف است
 آن دیگر است و هیسته اندر من حسن من
 الهمیته اشارت باینست سرخی که نه در اصل
 در زدی از فرق چشم عشق است که نشنیده
 که تا کون است حقیق مشیه الی الخف عن
 کون الاصل اشاره جموله او بر جموله در
 بیان مافی هذا بحث من الغرض و التفضی
 علی وجه اخفا و غیره بر

اصفا و صفا و صفا و صفا
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت

که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت

که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت

از آنست که صفت است محیا چه نرزا انصاف که اثر اول فاعل انصاف وجود میکند از انصاف با انصاف
و انصاف با انصاف انصاف میتوان کرد و بگذارد الی حدی که یکبار از انصاف است ثباته و اثر فاعل
بلکه اثر فاعل انصاف اول میداند و باقی مراتب از انصاف است که صفت آن است از انصاف لازم اثر
فاعل است در همان سوال تصور باید کرد که اثر فاعل نفس فاعست و انصاف و انصاف با انصاف
و بگذارد با مانع همه از انصاف است فاعست و آنچه در وجه تفسیر این یکبار که انصاف اثر فاعل است
باینجه که ماهیت است و متصف میسازد باینجه که ذات انصاف از وجودی می شود محلی نیست
چه هر گاه که سوال کنیم اثر الفاعل او اما صادر از انصاف ضرورت در جواب تعیین نمی باید کرد
که آن اثر باشد و هر چه تعیین کنند باینجه است پس بلا فاعله فاعل باید شد بلکه ماهیت
از صفت است اثر فاعل است بلکه تفصیل انصاف باین مام فصل تفسیر است که محمول محمول است
باشند و اینجه در صورت وجود محمول و تصور نیست و تفسیر تعیین این عبارت بلکه این
ماهیت از صفت وجود صادر از فاعل است مانع نیست چه ماهیت از صفت وجود چه ماهیت است
پس بلا فاعله صفت اثر فاعل باشد بلکه ماهیت که صفت محسوب و در جمعیست که محمول
می شود بلکه صفت است و وجود و انصاف در هر یک از آن ماهیت است و جمعی نیز ماهیت و
اثر است بلکه این صفت محسوبها اثر فاعل است لایزال که در هر صفت با اثر تا صفت اثر است در
قابلی و ابداع صفت مشابهت بنا برین عقل شوب بهم حکم میکند بلکه تا نیز صفت است از صفت
کرد اینده شیخی می باشد پس حاصل این صفت است این شده که صفت است هم باقی صفت علی که قوم است
میکند و هم ذات خود محمول می تواند بود علی با اعتبار اما نفس خود نشود محمول می شود
و حق میان جمالیان محلی نیست و ظاهر است که فاعل محمول است کی از آن و صفت است و صفت
نات که بدیه عقل حکایت بفسلان بلکه اینجه خبری تا حالا از تحصیل است و محصل و باقی است
شروع در بعضی از این شبهه و تحقیق مقام است و حاصلش انصاف است اما اعتبار است علی اعتبار
وجود اینان علماء و علماء و باین اعتبار محمولند و یکی اعتبار که در انصاف است یعنی در صورت اعتبار

اصفا و صفا و صفا و صفا
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت

که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت

که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت
که در هر دو صفا و صفا
صفت است و صفت است
ان نیز صفت است و صفت



و این اشیا را بطریق مجرای ایشان می توان که صفات حق تعالی ملان ذات است و محصل رباعی را هم می توان
 بهیچان که در کتاب است که چون علم ایمان که عبارت از نفس اسماء است با اعتبار ثبوت علی صفت حق است و
 صفات حق متعلق به اعتبار حق است پس تا بشر یا نفسی در آن محال نشود و تا دیگر ادعای محمول است این معنی باشد
 در این اتحاد بر وجه توفیق میان نفی محمول و اثبات آنکه ایشان تخیل فیض اندک را بنظر هر شود و الله ولی الشرف
 و بهیچان از آن تحقیق حقیقی است و این حال را همان را نامیده و الا اعتبارات الاشتهار لغامی بیده آنها ایمان
 که هر مشرک منک تهمند موجودی و وجهی ندارند هر چند بیانات خویش از حق کنند آنچه که سکنه در حق است
 چندان ایمان نباشد که در آن ظاهر صوری است چندان اعتبار ثبوت علی حق نموده و آنرا که صفات ایشان
 در وجود ظاهر شود موجود دانند و در کلمات ایشان در محمول است خود محبت صلوات و این مستند است
 و لا یضاهی و مع غلامه وجود حقیقی ندیده و آنرا که انبیا که کثرت چون وجود حقیقی متصف به صفات
 کلمات در در نظر ظاهر که ظاهر شود صفات از منک نیست بلکه همان ذات و بیاید پس بر یک از ایمان
 که جانش نایش چنین اعتبار دارد اگر چه در بعضی بحکام کون اجمال محبت در بعضی تعاقب ظهور
 و تفصیل نیست چنانچه در عاقد مفصل است اگر چه مراتب تفصیل مختلف و مراد بودن ایشان در وجود
 یا بر علم ایشان است چه تا اینکه از رنگ ظاهر باشد رنگ نماید حقیقی مشیره الی ان العقول الذی
 بطرف العقول فی ذات الله اما چون ادراک ادراک لایق ذات المذکور كما تقرر سابقا ولی ان
 الاشیان فی صفة الله نیست پس در حقیقت ظهور الوجود الحقیقی نیز بهیچ صفاة کون من التفصیل الذی لا
 یتکون من شوب اجمال هر گاه شیء غایب مشاوری ای در جان و تنم دیدی دانش و پیش
 سخن در تنم از خود چون می گویم بیچ تنم چون از خود میسک علم تنم ممکن در حد ذات خود
 از حقیقت است از خود وجود ندارد بلکه صفات ندارد پس هر چه از در سلب باشد حق خودی خود
 و او حقیقت ظاهر در درجه حقیقت است چنانچه در ظاهر است که هر که در ظاهر باشد صفات اجمال
 هر چه در ذات موجودات مجلی است پیش از در دید است اگر چه در ذات حاکم جانی است همان
 نامی چون در کفری و این سخن مطابق است که بعضی از اهل شهود میگویند که الکلی فی کلش اگر

و این اشیا را بطریق مجرای ایشان می توان که صفات حق تعالی ملان ذات است و محصل رباعی را هم می توان
 بهیچان که در کتاب است که چون علم ایمان که عبارت از نفس اسماء است با اعتبار ثبوت علی صفت حق است و
 صفات حق متعلق به اعتبار حق است پس تا بشر یا نفسی در آن محال نشود و تا دیگر ادعای محمول است این معنی باشد

در این اتحاد بر وجه توفیق میان نفی محمول و اثبات آنکه ایشان تخیل فیض اندک را بنظر هر شود و الله ولی الشرف
 و بهیچان از آن تحقیق حقیقی است و این حال را همان را نامیده و الا اعتبارات الاشتهار لغامی بیده آنها ایمان
 که هر مشرک منک تهمند موجودی و وجهی ندارند هر چند بیانات خویش از حق کنند آنچه که سکنه در حق است

در وجود ظاهر شود موجود دانند و در کلمات ایشان در محمول است خود محبت صلوات و این مستند است
 و لا یضاهی و مع غلامه وجود حقیقی ندیده و آنرا که انبیا که کثرت چون وجود حقیقی متصف به صفات
 کلمات در در نظر ظاهر که ظاهر شود صفات از منک نیست بلکه همان ذات و بیاید پس بر یک از ایمان
 که جانش نایش چنین اعتبار دارد اگر چه در بعضی بحکام کون اجمال محبت در بعضی تعاقب ظهور
 و تفصیل نیست چنانچه در عاقد مفصل است اگر چه مراتب تفصیل مختلف و مراد بودن ایشان در وجود
 یا بر علم ایشان است چه تا اینکه از رنگ ظاهر باشد رنگ نماید حقیقی مشیره الی ان العقول الذی
 بطرف العقول فی ذات الله اما چون ادراک ادراک لایق ذات المذکور كما تقرر سابقا ولی ان
 الاشیان فی صفة الله نیست پس در حقیقت ظهور الوجود الحقیقی نیز بهیچ صفاة کون من التفصیل الذی لا
 یتکون من شوب اجمال هر گاه شیء غایب مشاوری ای در جان و تنم دیدی دانش و پیش
 سخن در تنم از خود چون می گویم بیچ تنم چون از خود میسک علم تنم ممکن در حد ذات خود
 از حقیقت است از خود وجود ندارد بلکه صفات ندارد پس هر چه از در سلب باشد حق خودی خود
 و او حقیقت ظاهر در درجه حقیقت است چنانچه در ظاهر است که هر که در ظاهر باشد صفات اجمال
 هر چه در ذات موجودات مجلی است پیش از در دید است اگر چه در ذات حاکم جانی است همان
 نامی چون در کفری و این سخن مطابق است که بعضی از اهل شهود میگویند که الکلی فی کلش اگر

موسسه حکایه

برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی
برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی
برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی

یکقطره داخل بر شکافی بودن بیاورد و بعد هر صافی
مستقلست و در غیر بودن او نظر را جعلی باشد و بماند
چه در علم تعلیه مترشح که همیشه فی حد ذاتها از
لیست الکویته می باشد اما شفاها و ذاتها نیست من حیث
و از این سخن لازم می آید که کل در حد ذات خود نیست
از و سلب و وجوب این سبب نیست که معلوم کنند که آنچه در
مست و سلب او ماقبل نظر از امور خارج می فرض وجود او را
در ملاحظه و این سخن غرض از نام متعارف وجود نیست بلکه
او را با مجال می باید حاصل اگر همیشه مذکور موجودات در عقل
عقلی دارند و ذات خود است پس خود آنچه باشد اگر گویند
ذات خود را غیر باشد پس با اعتبار بودن خود خود محمول
آنست که اثر اولی حاصل غرض آنست و چون ذات او حاصل
خود نیست بلکه عقل او از آنست می باید که خود خود است
ذات خود در ذاتیات او متوقف بر ماعلی باشد بنا بر آنکه
مکن از ماعلی ذاتی است که بودن غرضی مسلم وجود او است
و غرضی است تعلیه تحقیق که اولی و چون متعین نیست پس
مشترک آن غیر از عقل بشری می ادا که گفته است چنانکه در علم
تحقیق بود و خود در باره طلب دل از غرض خود در که مقصودش
که ذات واجب باشد که در ملاک از فهم و ملاح او نام متعالیست
فکله اولی آن آید و الله و لا تکنه وانی ذات الله کما قال تعالی
ظاهر است چنانچه مشروحه شد که عدم اصلا در ک می شود و

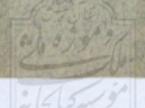
در جواب علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی
برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی
برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی
برای بیان این در علم الهی
که برین بیان را در علم الهی
مصدق برین بیان را در علم الهی

مشور که بحاجت

باشد ما می وجود عالم در حق استیلا طایفه غیر نفس الهانی می شود و حضرت شیخ حدیثی که می آید این آقا حق خلق
 می خواند چنانچه در کلام محمد است آن شریف قابل ما خلفا ساله الانجی چه وجود متمدن و مکرر نیز
 در شرف الاعاظمه و العلوم مدرک است تحقیق اشاره الی عالم البیضا الالهی می خدمت با معرفت و الی عالمه الیکام
 بفریب این انجمن مظاهر و باطن جهان میلانیم ما حاصل امر آن نگارن میلانیم آن وقت سر مردی که
 می گفت که گوش می نمی آن میلانیم نزد اسطغانه و مقرر است که در عبارت حق دومی منگ اراش بران بلکه که
 هیچ موجود نیست قال شیخ الیون که ما هر اوله اشیا تحقیقا ذاتیه را حقا و حقیقتا حق می مظاهر است
 که باطن کما قال تالی بولادل و لا فراد المظاهر و الباطن پس ظاهر و باطن جهان باین وجه معلوم پس در حق
 اینجی دیکر است و آن است که هر یک از دو وجه امکان را می آن دیکر ندو ماده آزان که است که
 نیست و باطنت و کفری مظهر است پس سایرین اقسام ظاهر و باطن هر یک از آن توان کرد حاصل
 امر آن نگارن چنانکه مضمون حدیث مذکور است که گفت که اکثر تحقیقا ناجسبت ان اعراف حقیقت الحق
 الا ظهور حقیقت در مظهر یعنی علی مضمون معلوم است و قوه سر مردی که می علی السلام می گفت
 اشارت یافت که از همین استحقاق اب قوه سر مدیه و انا فطرها و روح القدس علمها و مضمون این
 و اسرار علم قائم بود که این باشد حق تعالی تا شیه در ایجاد او ظهور یکست پس از ظهور اطلاق قوه
 بود که با باشد از روح القدس شد که ام الکتاب خوانست باشد نه علم علی که مظهر است چنانچه اصطلاح
 شیخ می الیون است زیرا که از نام معلوم در تفکیک نیست چنانچه با اقام معلوم شد معلوم است که در
 که در علمتی جمیع معلومات است و اطلاق اب باعتبار رتبه و آیه است چنانچه برون آومان بوده که هرگز
 ما به مژده اند و چون این عبارت تمام آفران نمود که لایق مطلق حضرت حق است چنانچه سراسر او اوست
 العاصم عن الزیغ و العساد و منه المبدأ و الیه المصدا تحقیق مستند علی الاستفسار عن حقیقت ما استهان
 القوم من ان الایمان و تحقیق که مذهب و الاشارة الی ما فیمن النعمی و الأشکال با ای الی
 تراکمی می گذر نیست و ظهور و رای ظهور و حقیقت که نیک که ایمان بهم می کنند با وجود
 صرف کی نسبت از نیست تعمیر مضمون این باقی است که قوم گفته اند که ایمان تا ما نسبت که

از کتب معتبره ما در شرح است در کتب معتبره
 عبارت خود ملاحظه فرمائید و در حق است
 بی سبب که در عالم وجود متمدن و مکرر نیز
 زجاعت را در وقت از زمان زمان
 این مضمون است که هر یک از این دو وجه
 که باطن کما قال تالی بولادل و لا فراد المظاهر و الباطن پس ظاهر و باطن جهان باین وجه معلوم پس در حق
 اینجی دیکر است و آن است که هر یک از دو وجه امکان را می آن دیکر ندو ماده آزان که است که نیست و باطنت و کفری مظهر است پس سایرین اقسام ظاهر و باطن هر یک از آن توان کرد حاصل
 امر آن نگارن چنانکه مضمون حدیث مذکور است که گفت که اکثر تحقیقا ناجسبت ان اعراف حقیقت الحق الا ظهور حقیقت در مظهر یعنی علی مضمون معلوم است و قوه سر مردی که می علی السلام می گفت
 اشارت یافت که از همین استحقاق اب قوه سر مدیه و انا فطرها و روح القدس علمها و مضمون این و اسرار علم قائم بود که این باشد حق تعالی تا شیه در ایجاد او ظهور یکست پس از ظهور اطلاق قوه بود که با باشد از روح القدس شد که ام الکتاب خوانست باشد نه علم علی که مظهر است چنانچه اصطلاح شیخ می الیون است زیرا که از نام معلوم در تفکیک نیست چنانچه با اقام معلوم شد معلوم است که در
 که در علمتی جمیع معلومات است و اطلاق اب باعتبار رتبه و آیه است چنانچه برون آومان بوده که هرگز ما به مژده اند و چون این عبارت تمام آفران نمود که لایق مطلق حضرت حق است چنانچه سراسر او اوست العاصم عن الزیغ و العساد و منه المبدأ و الیه المصدا تحقیق مستند علی الاستفسار عن حقیقت ما استهان القوم من ان الایمان و تحقیق که مذهب و الاشارة الی ما فیمن النعمی و الأشکال با ای الی تراکمی می گذر نیست و ظهور و رای ظهور و حقیقت که نیک که ایمان بهم می کنند با وجود صرف کی نسبت از نیست تعمیر مضمون این باقی است که قوم گفته اند که ایمان تا ما نسبت که

عالم وجود متمدن و مکرر نیز
 از کتب معتبره ما در شرح است
 عبارت خود ملاحظه فرمائید
 بی سبب که در عالم وجود متمدن و مکرر نیز
 زجاعت را در وقت از زمان زمان
 این مضمون است که هر یک از این دو وجه
 که باطن کما قال تالی بولادل و لا فراد المظاهر و الباطن پس ظاهر و باطن جهان باین وجه معلوم پس در حق
 اینجی دیکر است و آن است که هر یک از دو وجه امکان را می آن دیکر ندو ماده آزان که است که نیست و باطنت و کفری مظهر است پس سایرین اقسام ظاهر و باطن هر یک از آن توان کرد حاصل
 امر آن نگارن چنانکه مضمون حدیث مذکور است که گفت که اکثر تحقیقا ناجسبت ان اعراف حقیقت الحق الا ظهور حقیقت در مظهر یعنی علی مضمون معلوم است و قوه سر مردی که می علی السلام می گفت
 اشارت یافت که از همین استحقاق اب قوه سر مدیه و انا فطرها و روح القدس علمها و مضمون این و اسرار علم قائم بود که این باشد حق تعالی تا شیه در ایجاد او ظهور یکست پس از ظهور اطلاق قوه بود که با باشد از روح القدس شد که ام الکتاب خوانست باشد نه علم علی که مظهر است چنانچه اصطلاح شیخ می الیون است زیرا که از نام معلوم در تفکیک نیست چنانچه با اقام معلوم شد معلوم است که در
 که در علمتی جمیع معلومات است و اطلاق اب باعتبار رتبه و آیه است چنانچه برون آومان بوده که هرگز ما به مژده اند و چون این عبارت تمام آفران نمود که لایق مطلق حضرت حق است چنانچه سراسر او اوست العاصم عن الزیغ و العساد و منه المبدأ و الیه المصدا تحقیق مستند علی الاستفسار عن حقیقت ما استهان القوم من ان الایمان و تحقیق که مذهب و الاشارة الی ما فیمن النعمی و الأشکال با ای الی تراکمی می گذر نیست و ظهور و رای ظهور و حقیقت که نیک که ایمان بهم می کنند با وجود صرف کی نسبت از نیست تعمیر مضمون این باقی است که قوم گفته اند که ایمان تا ما نسبت که



اینکه در بعضی صفات با وجودی که
قوت عین در بعضی از صفات
در بعضی از صفات با وجودی که
قوت عین در بعضی از صفات
در بعضی از صفات با وجودی که
قوت عین در بعضی از صفات

و جوهری می شود در این سخن اشکالات چه نسبت است و وجود حقیقی واحد پس چگونه نسبت صورت
بند و جوهرش در باقی مانده مفضل خواهد شد فی جوابها باید در دو قسم کسی که اول که نسبت آید که
صورت تا ذکر است نسبت نسبت و کتبتین آنجا که نظری صحیح بصورت حاصل جواب است
که وجودی در حد آن واحد حقیقت اما نظرت است فی بواسطه تعلقات جسمانی تا امرت از ادراک و در
آن نیز که اول که یکی را در می بیند و این صورت را نسبت تصور میکند و آن بنا بر تصور آلات ادراک است
در نفس انشینی باشد آنچه محققان گفته اند که نسبتات و عین آن همانا نسبت است و اما نسبت است از
تصور جوهریان و تقریب با فحواش ایشان بر سبب تزلزل لوازم ایشان گفته اند تمثیل بعد که ادراک را در نظر
واحد در ذهن حاصل می شود و موجب و حساب که در هر یک از اجزای متراپی می شود هم این است و ادراک است و در
این مقام است که چون وجود حق را حاصل نسبت بلکه غیره در وجود نسبت به آنچه در دنیا ملاحظه می بینیم
و حق البیان را سبب پس هر چه در تمثیل و تصور تحقیق الهی نسبت ذات ادراکات و کمالات که در دنیا از
شایسته تصور می نماید بود و الله لعل الاشیء فی السموات و الارض بزرگ علم ادراک با وجودی که
تکلیف عبارات و الفاظ که در مرتبه احاطه از علم فراتر است زیرا که هر چه باشد توان دریافت و
نهر چه در ایند تقریر آن توان کرد فاعلم الملت عمیون الطیاری و فیها خیط من
سج نشسته و مشربن عرفان معالیه قائم تحقیق فی تحقیق امکان و الوجوب و چه کون کل منها
لاخر من وجه با امکان و وجوب نسبت بر وجود نمود از معدوم دان دان را موجود شکست
عدم ناعدم است تا از نظر کمال لطف و ذنایه بود همانا علی عبارت است از نسبتی را می شکست
شده چه ممکن در ذات خود معدوم است یعنی موجودیت بلکه پس نسبت و واجب بودی که عین ذات
اوست موجود است و هر یک از وجودی است آن دیگر است پس نسبت عدم ناست زیرا که ممکن در ذات
خود عدم است با ظاهر می شود عدم است ناست زیرا که واسطه تجلی حق موجود نمی شود در ذات
دیگر است که تجلی حق العین و این سخن از نظر کمال لطف و ذنایه بود الهی است که با وجود حقایق ذاتی
افاضه ظهور بر اعیان کمالات مینماید بخش بود لا عوض لا لرضی کما نزلت علوا کبریا بخش

بناشون از خودی و از صفات
بناشون از خودی و از صفات

و چون که کلام علی صورت ظاهر
لازم است و چون که کلام علی صورت ظاهر
لازم است و چون که کلام علی صورت ظاهر
لازم است و چون که کلام علی صورت ظاهر
لازم است و چون که کلام علی صورت ظاهر
لازم است و چون که کلام علی صورت ظاهر

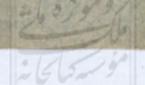


از درستی فانیات خلاف ظاهر
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط

ان دو کلمه است وجود مجاری مان رسد اما هر چه بگفتاه العنصره النفس التي هي غير الزمان لها كالمصنع غير قول
ابن البرزقانی و اما لم المسلمین علی رضی الله عنه اناس نام فاداما تو انتم و اما الی غیر ذلك من الحقائق و بی ان
بیا در دید تحقیق سر ایت همان بر سینه فاشش جماعت همان روشش خیال در خواب بر دارده
کردی در بیان خیال در خوابت همان سراب چنانچه در ظاهر هر چه بود موجودیت بلکه حقیقت موجودی در کمال است که
ملین صورت در سری نماید بواسطه عدم تعلق حس بملات انچه در چنانچه اوست پس سراب از حقیقت سراب
موجود تحقیق نیست اگر چه در حس موجود نماید ایمان عالم نیز از حقیقت ذوات ایشان موجود نیست اگر چه در حس
موجود نماید و چنانچه سراب که در حس عکس نماید آن حقیقت وجود ندارد و چون نزد این طایفه عورت است که
بناقصی است مخصوص بحقیقت حق چنانچه شیخ الشری از انان صفات سبعه در آنجا که کلمات در کمال
نزد تحقیقان تجدید اشعار است چنانچه سخن گوید و تری ایجاب خسته ها حمله و بی قمر اسباب منج الله
افتقار کل شیء اشعریان میدارند پس تشبیه آن بجایه که بر روی سیل باشد مناسب افتد چون تری است
عالم بواسطه تنزل نفس از احوال مجرد از ذات با ذاته از صفات حسه و ادعای بی هواد و بعضی
نظر بظنرت در آنجا نیز خوابت چنانچه اناس نام فاداما تو انتم و اما الی غیر ذلك من الحقائق و بی ان
طبیعی است یا بخت ارادی که سخن بر تو قوالین تو تو قادر فحای نیست بلکه ماده از تجلی الطبیعه الی است پس
اگر بجدال مغزین نفس را ازین خواب کران تشبیه حاصل کرد در چشم خیال در خواب بسته شود بظنرت ذات خود
کرد و وجود کرات در نظر او نماید تحقیق فی الحقیقه علی التوجه الی تعرف الحقائق الا که این صفات ملکوتی
والتدبر فيها و لقی السر والنبیوس من اشارات الکلمات المعبر عنها بقوله كما ان من شی الایسج مجده
و لكن لا یقعون شیء من المعنی الا انکالی فی تنبیه قلاید مذکرات العز و الاخذ من الکتب و با در نوع
جهان خطا که می خوانند خوشتر در در خط سبای خوانند بر صفت کایات غلطت کران اسرار اول
توان کجا می خوانند چون حقایق اسما استی در ظاهر ایمان کایات و صفات افراد کونیات تجلی در
ظاهر است تشبیه و با یازده مجاری اطوار و احوال عالم مشاهده میکند هر خط او را از انظار اول آن قدرت
در امر حکمت ناستی می باشد پیشود بلکه در آن تری جز حقایق اسما صفات که عن ذرات است معنی

نیز در کتب فانیات خلاف ظاهر
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط

نیز در کتب فانیات خلاف ظاهر
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط
که در آن کتاب داده و حال کند در خط



در بیان این که در این علم هر چه در ظاهر است در باطن است و هر چه در باطن است در ظاهر است
و در این علم هر چه در ظاهر است در باطن است و هر چه در باطن است در ظاهر است
و در این علم هر چه در ظاهر است در باطن است و هر چه در باطن است در ظاهر است
و در این علم هر چه در ظاهر است در باطن است و هر چه در باطن است در ظاهر است

سیکویه که چون محض شیخ قدس است که اینصورت در آرایش با هم فرموده و در میان بنابر است چنانکه از اقبال حضرت
استفاده رفته تواند بود که تعبیر و بصورت تعدد و لکن یکی بصورت دومی در دیگری بصورت فنی است
باشد که در شایسته ولایت حقایق و معارف شهودی که بنابر ذمیت از احکام تشریحی که بنابر قصد است
و منفصل شده در هر یک بصورت خاص خود ظاهر است و در شایسته نیت آن حقایق در احکام ظاهر و خارج
و مقیست چه بجا که در حسب باطن قصد است و در و مندرج آن معارف و حقایق باطن احکام حقیقت
و در آن مندرج و چون نشانه نیت حقیقی عدم و محضت یکجمله و ایت جامع الکلام مندرج آن نشانه است
که حقایق و معارف را در طی احکام ظاهر منطوبی سازند تا هر کس بقدر استعداد و در آن همه برسد که در
لازم در آن نشانه احکام تشریحی بر وجهی رفته که حقایق بلند و معارف از بلند بلکه هر چه نهایت معارف و اصلا
باشد در آن مندرج است پس حقیقتی که تشریح صرف حقیقت است و ظاهر آن حقیقت لایب تشریح
و باطن آن نشانه حاتم البویه حقیقتی تشریح نهایت بلکه اقتضای آن دارد که خدایت حقایق در هر یک
صدا و وضع تشریح بر وجه اولوالبصائر و البصائر جلوی دهد که کشف آن حقایق و حد کردن آن از آن
ظواهر موقوف باشد حاتم الولایت و حقیقت حاتم الولایت در آن حقایق نیست مستفیض از
حاتم البویه است چه آنچه اخفرت در ظاهر احکام درج کرده از مقامات کون در مجال حقیقت ظهور و در آن
میرساند و تشریح ظاهر و صدق این دعوی انکه اگر ضمن بسبب در جمیع حقیقتات و تدقیقات حضرت
شیخ قدس است بلکه در جمیع مکاشفات جمیع عارفان و اصلا تامل نماید و نیز منقول سلیم و طبع
مستقیم اعتبار نموده تطبیق آن کتاب و سنت کند جمیع آنرا اجلا در خصوص قرآن و کلام نبوی و اهل
کند بلکه ظاهر میشود که در آن معارف و در کلمات ظاهر کلمه است که هنوز نیست نشانه و لهذا اگر فرزند
که از کلمات این کار از کتاب سنت فرآورده اند بدون کنند نماید که چیزی که آنرا قدری باشد
نماند و تفصیل این سخن است که چیزی که نیت ظاهر و ولایت باطن آن بجز بیان آن ظاهر نیست
و عرفان باطن آن و قاتم ولایت جامع بیان الظاهر و باطن است بجهت این که هر کس از طرفین بنا
در حال اعطاف دیگر باشد و این تیره نهایت بیداری است و در وقت که آیه که گوید انک لمن عمل

است که در ظاهر است
یعنی نماید چنانکه در ظاهر است
آیه و این که در ظاهر است
و این که در ظاهر است
و این که در ظاهر است
و این که در ظاهر است

بسیار از او در نماز است و در نماز او
کتابت نمودن نصیحت است و در نماز او
ازین علم باطنی است که در او است
ازین علم باطنی است که در او است

برای تفحص از این باطنی است
برای تفحص از این باطنی است
برای تفحص از این باطنی است

که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است

که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است

که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است
که در این علم باطنی است

عالم را و آنچه بود بقصد لاخر و اما این منجر است از این جهت فتنه آمدند فتنه علی فتنه اهل بیت و لا فخر و ما
اکرم الاولین و الاخرین و لا فخر و فتنی نیست که اصل گرفته درین علم باطنی است و صحایق ائمه است پس چگونه بخورد
خبری بر آن حضرت در آن توان نمود با آنکه در بعضی احوال میجو دارد شفا که حکم با خدا در احوال متعدد
بروایات مستفاد ثابت شد که آنحضرت فرمود که آنرا کم و ولد آدم علی ربه و لا فخر و من پس بعد آنکه خبری
خان علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنرا سید ولد آدم بود بقصد بعدی نواد آنکه در لا فخر و من می آید میزند
فما سواه الا تحت لوی و اما این من فرستادن خدا را و لا فخر و اما اول شایع و ادل مشغول در احوال صحایق
احادیث نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات گفته اند تقدیم بیادیت بپوم ائمه با آنکه آنحضرت بعد از
درم در آنست سید ولد آدم است پس بر آنست که آنحضرت در آن روز مسؤدات سیاده و شفاقت بهر جمیع ازاد
بشری انجما با آنحضرت آرزو میسر آنخود آنحضرت سیاده در آن روز ظاهر شود پنجا آنحضرت حق در حق خود فرمود
لکن الملك الیم بعد الوالد القهار با آنکه در دنیا اوت ملک از آن اوست غلبت دلیل چون در آنست و کس
در بیان منقطع می شود تو هم اشتراک بر طرف از اینجهت تقدیم آنگونه خود در دین این روز است با آنکه خود
بسیار اول کم بود بقیامت نمود در آنست که آنحضرت مستقل و مسؤدات در بیان درین امر مسل و مستعمل
و من چون مطلع حال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما الله اعلم ما عدا ما عدا الله و اما الما الما الما
بجوانته و الکفر و اما انما الله یحشر الله یحشر الناس علی قدیمی و اما انما العاقب قال القاضی بیاض رحمه الله اما الله
فما الله من صفة آنکه در محض من سمانه فی کثره آنکه خود صلی الله علیه و آله و سلم اجل من حمد او افضل من حمد
اکثر از من حمد او احمد الحمدین و اما انما کما یدین بیده آنکه بوم ائمه نیز لکمال آنکه در دستم فی ملک العرش
بصفت آنکه پیشتر به حقان آنکه در احوال آنکه فیما الا دون و الا فخر و الا شفا عده لم و فیغیر علیه من الما
کما قال علی علیه السلام و الله و سلم بالمعصیة و خلق نکتة دان از منصفین این سب می گوید که مستیاط رحمان
آنحضرت در جمیع کمالات تواند نمود چه در جان و حدایت و محمودیت و سلوک در جهان در جمیع کمالات خصوصاً
کمالات علی و مصارف الهی که اصل همه کمالات است و بچنان در تقدیم بپوم ائمه که در احادیث می آید
و اتمت الشارح و بقیه مقصود چه در آن روز مدار رحمان بر حال علم و معرفت خواهد بود چون سمانی در آن

در این علم باطنی است
در این علم باطنی است
در این علم باطنی است



موسسه کتبات

و اما در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است
که در این خصوص که در این کتاب مذکور است

در مراتب خود شاهان نموده باشد و چون مرتب از دلالت استمداد از باطن خود که دلالت خاصه است
و بعد اولیا از باطن او استخفا ضعیف کند همچو کبریا پس از شاه ظاهر استخفا بند و چون عکس آن نور
از باطن خود مشاهده کرد او در اختیار خود که آن استخفا از صورت آن خط که بر آینه نماید خورشید
آینه کان بر در کمن نور رسیدم **ساده طاعتات حکومتها** تصحیحی تا نظری محتاجا حضرت فاطمی
تعالی و اما قابلیت بر ما بعد از آنکه نمودی خود که مدتی مدید بود که در زمین این خلیفه کبر بود که درین باب
چیزی نرسد چه شاید مسکو که بسیاری از سالکان در مسلک ابراهیم حقیق و صانعان را بنابرین سخن که از حضرت تبار
و اتباع او قدس بر صدارت شایسته از خوفا از مسلک قدیم روی خود و در بار طاعتات حقی و صفات مرتبه خود
و علاوه قدر تا بیان آن از غیبی تعاضد نمود و با خود خطاب ابرو که مکلف گدای گوشه نشینی تو
حافظا خودوش آید از خنده که بعد از استی و قویا خاطر بیان حضرت داشت شکلات زبان علم بر آید
که از سره رحمت و بهر اولی که سعور یا مصون باشد و از نظر با بیان مامون و کجین ملاحظه با بیان دایره صفحا
مخزون و سخن فی ذلک علم قدس الشیخ قدس سره و از جوانان که در ذلک مستبر دوره و تصدیق مسکوة
و استغفر الله و اتوسلیم من کل قبیل و فصل در عقد بیعت الاسلام است اما بعد از رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم من عند الله علی مراد الله و مراد رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و از سخن ما که یکدیگر از لغت
التعلیل و بیان از لغت التعلیل نیز از لایح الی طالبین است و در عاقله و مدار که مستحکم است یعنی اضافی که
در هر دو مذکور کسی دیدیم کسی فاسد کوشی چندی فانی شده از در نهانی که جسمی اگر از اوستان که در
زمان نسبت عرفان و صفه العان موسوم و موصوفی می باشند و کجین شمار بارشاد طالبان در احوال
ایشان مطالب استتقیه و معاینه سینه ما نموده میگردند خواه کسی با بلی گفت و میماند خواه موسوم باشد
حجت در بیان از کمال حقیقی عاری در خارج تعلیمی ساری می باشند و تصدیر امر ایشان در هر دو طرف نقل
سخنان غیره نمود و بر آن می باشد و طالب صادق را که نظر او بر کجین نفس در مرتبه سخنان اشیا مقصود است
و محبت ایشان تسکین علت طلب حاصل نمیشود اگر چه فاحر آن وجه تصدیق و قبول نیست ایشان را بر هر دو کوش
باید خرفینه میگردند و آرزو ما بر ما بر ما در مباحات خود میدارند پس در مثل این زمان اگر کسی بعد از عرفیت مرتبه خود

در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است
در این خصوص که در این کتاب مذکور است

موسسه حکایات

الاجتماع للمؤمنين في الدنيا والآخرين
سواء في الدنيا والآخرين
بما يشاء الله تعالى في كل حين
وحيث يشاء الله تعالى في كل حين

بشأن قولي وإشكال هام وهو في خطبتي كذا وقد قلت أصح قولنا بقدر إمكانه إن أحوالنا تغير وتبدل نگاه دارد
والمطلب حسی بود ودر هر شرف بود ودر هر رفق چون عالم دون جهان چه نودوم اگر مضمین
نخواست این است یکسان نیست نه چهل که تو بی حصری نمود و به تحقیقی آنکه علی مخرقه النفس و قطع الطمأنینه
ایماندان و با بالورای دانی از حدیقا س نشانست ترا کسی تو خود را نشانان زمین دون صفقان
خصمان انسان مطلب کایست نشانسانان از سناس کمال نفس در سوره خود است چنانچه مضمون من عرف
نفسه فقد عرف ربه کائن مشواست در کتب منزل قدیم بود و او قرن خشک یا استان توفی نملک و کمال تخیل بود
نفس به قطع از نفس من سر سیکر بود هر چه استعمال غیر باغ توبه گوید است در مادی حال که اسباب محققه بود
مشغولی شد تو به غیر واقع کلیت آنرانی که بزنده وحدت یقینی رسد آن زمان در طمأنینه سرور غیر ماند
گشست اورا مانع شود وحدت شو تحقیق آنرانی مثل بلا المعنی و اکت علی ترک دخول الدنیا و ترک الخوف
والطمع فانها نشاء، الاغاث العائنه عن التجرالی الله كما لا شير الیه بقوله تعالى ان اولیاد الله اخوان
علیهم ولا یفرقون عن نزول المراه ارها وبالعکس آنچه در وی از بزم امید هم اس بگذرد خیال خود
نمودارباشناس دل برین انزل دیوان کارا بر قاعده فنا نهادند اساس در مصراع دوم ازین
اول گفته است که بر مرغ خیال بر کرده تیره بلکه حقیقت وصال برف خیالات است نه اگر میان مالک و مطلوب
آنگاری حاصل بی شوه یا صلوی چنانکه خاطر آن مستحقان توبه میکند تعالی اسعد ذلك علیکم
وصال آنگاری که برف خیالات خیال از پیش برداری وصال است نوا وین شده و نایب نشانان بر
گرم برو آسان تو مثبت قدا ان یسلی بر نعمت وان لنا من ددنا ما میغ الله فلیس ولا والله
یکه حاجت سوی آن طرینی کان من جسمنا انی یختم فی الاشارة لسان الوجود الاشارة والعدم المعالی
الاعتبارات الظاهره بسبب تحقیق نورانی الذي هو الوجود الحقیقی برای هر دو همان اصل تو مقصود و هم رسد
و درین توجوه بود و هم ترکیب برف اهل تو دانسته که نیست از شعله اشالی و دردم این نعمت از آنکه
علم هم تر از اظهار وجود حقیقت چنانچه نام چه الاسلام در جعی رسالی سفید یکد حاصل همه کلمات خفایت
بس بر نما بر نعمت کند یا چکار هر قدر حاصل موجود اول درجه وجود فنا اصلاحات خفایت زیرا که خفایة

بشأن قولي وإشكال هام وهو في خطبتي كذا وقد قلت أصح قولنا بقدر إمكانه إن أحوالنا تغير وتبدل نگاه دارد
والمطلب حسی بود ودر هر شرف بود ودر هر رفق چون عالم دون جهان چه نودوم اگر مضمین
نخواست این است یکسان نیست نه چهل که تو بی حصری نمود و به تحقیقی آنکه علی مخرقه النفس و قطع الطمأنینه
ایماندان و با بالورای دانی از حدیقا س نشانست ترا کسی تو خود را نشانان زمین دون صفقان
خصمان انسان مطلب کایست نشانسانان از سناس کمال نفس در سوره خود است چنانچه مضمون من عرف
نفسه فقد عرف ربه کائن مشواست در کتب منزل قدیم بود و او قرن خشک یا استان توفی نملک و کمال تخیل بود
نفس به قطع از نفس من سر سیکر بود هر چه استعمال غیر باغ توبه گوید است در مادی حال که اسباب محققه بود
مشغولی شد تو به غیر واقع کلیت آنرانی که بزنده وحدت یقینی رسد آن زمان در طمأنینه سرور غیر ماند
گشست اورا مانع شود وحدت شو تحقیق آنرانی مثل بلا المعنی و اکت علی ترک دخول الدنیا و ترک الخوف
والطمع فانها نشاء، الاغاث العائنه عن التجرالی الله كما لا شير الیه بقوله تعالى ان اولیاد الله اخوان
علیهم ولا یفرقون عن نزول المراه ارها وبالعکس آنچه در وی از بزم امید هم اس بگذرد خیال خود
نمودارباشناس دل برین انزل دیوان کارا بر قاعده فنا نهادند اساس در مصراع دوم ازین
اول گفته است که بر مرغ خیال بر کرده تیره بلکه حقیقت وصال برف خیالات است نه اگر میان مالک و مطلوب
آنگاری حاصل بی شوه یا صلوی چنانکه خاطر آن مستحقان توبه میکند تعالی اسعد ذلك علیکم
وصال آنگاری که برف خیالات خیال از پیش برداری وصال است نوا وین شده و نایب نشانان بر
گرم برو آسان تو مثبت قدا ان یسلی بر نعمت وان لنا من ددنا ما میغ الله فلیس ولا والله
یکه حاجت سوی آن طرینی کان من جسمنا انی یختم فی الاشارة لسان الوجود الاشارة والعدم المعالی
الاعتبارات الظاهره بسبب تحقیق نورانی الذي هو الوجود الحقیقی برای هر دو همان اصل تو مقصود و هم رسد
و درین توجوه بود و هم ترکیب برف اهل تو دانسته که نیست از شعله اشالی و دردم این نعمت از آنکه
علم هم تر از اظهار وجود حقیقت چنانچه نام چه الاسلام در جعی رسالی سفید یکد حاصل همه کلمات خفایت
بس بر نما بر نعمت کند یا چکار هر قدر حاصل موجود اول درجه وجود فنا اصلاحات خفایت زیرا که خفایة

فانها تارة تارة
والان یسلی بر نعمت وان لنا من ددنا ما میغ الله فلیس ولا والله
یکه حاجت سوی آن طرینی کان من جسمنا انی یختم فی الاشارة لسان الوجود الاشارة والعدم المعالی
الاعتبارات الظاهره بسبب تحقیق نورانی الذي هو الوجود الحقیقی برای هر دو همان اصل تو مقصود و هم رسد
و درین توجوه بود و هم ترکیب برف اهل تو دانسته که نیست از شعله اشالی و دردم این نعمت از آنکه
علم هم تر از اظهار وجود حقیقت چنانچه نام چه الاسلام در جعی رسالی سفید یکد حاصل همه کلمات خفایت
بس بر نما بر نعمت کند یا چکار هر قدر حاصل موجود اول درجه وجود فنا اصلاحات خفایت زیرا که خفایة

اولا در احوال و اولی در احوال
و اولی در احوال و اولی در احوال

قدیم نیست خدای اصل خود خانه بود چون او را موجود کردند نام خدا بود بیست است از خدای کایات و قدیم داریم
با قدم باری سبانه تعالی خدای شریک که با پیش بر دست شده که خدا قدیم نیست بلکه خدایت پس خدا که
اصل کایات در خدای خود خدایت نه قدیم و خاک که اصل جادرات در جادرات و دواته خویش خدایت نه
قدیم است مسمی قول اول است که المعلوم پس یعنی تا آنچه سخن اتمام است و منتقل پسب از اسلوب بیان کلام
حقیقه بر تمام است تمام توانده بود که مفهومات بی الضمه مجعولند بجناب آنچه در تمام مشهور است که اصل
متعلقست با چنگل نهذات دهانه تفصیل یعنی در شرح بعضی از اجامات کثرت و اسامی امدادی و بدلیگه
ازین طایفه احیان ثابته را عدم اضافی میگویند چنانچه سابقا نموده شده و گاه اطلاق عدم بر نوع کونین
میکنند که صفه ملک است با ضافه یا خارج یا زمین و محل بود را بود در مقام وجود آمده و محال آن
نیست و اگر نور و ظلمت که روح در لغت اشاره است و کفر در ایمان از نظایم آن از احسان است
ایشان است که بحسب اشراق زود وجود جمعی بر ایمان ملکات ناشی میشود و هم در اصلیت ذات مستملکه
داین برسیست خامض و همانا در احوال سابقه را در یعنی اصطلاح تفصیل نخواهد بود که اکثر متنی
بسطان شوندند بلکه جملات با آن دفالکند تحقیق بی الاثن اثبات ایمان اعدا ثابته موجودات بی اخصص
و امکان و آنچه در الشر و سایر الاحوال مستندلی تعادلات الاستعدادات و الاعمالیات اللازمه ملازمه
بحسب تابعی الاصل للمحلی بالقبض الا کثر من هبها مرتبه بی لوح الضعفاء الا لعی و هو المحلی الضعیف المتفکر
ربما هر حال که داری خود را ظهور وجود آن لازم ذات است در ظهور شود رافی اخصصا شواهد آن شود که
چون نشانت اخصصای آن حال نمود اگر بی تا بر قدرت و نیست معلوم کسی سر باشد از دست درین
راه می موسمی صفه اندرین طوی سیری آن از نوبت بیان یک یا چه چیزی سابقا معلوم شده که بیست
پس از وجود خارجی شوده در علم حق مست و دایت زباین اعتبار اعیان ثابته بی تا شونده و تعلیمات و تعلیمات
از نواح ذات آذرین مرتبه است و فیض وجود که مستطو بر ایمان میگردد بر سزا را بر مرتبه در محال فیض که
قابلیت آن دارد ظاهر میگردد و لایحون خود آفتاب که بر هر یک از ایمان فایده که واقع می شود و آنچه در
از احوال و اولی بی نماید و فیض باران بذر را که از آن بی بی غرضی بقدر کجایش خود بر میگردد در هر زمین
بسیار بزرگه

و اما خدای استعالی که ازین
سرالهی است که چون تعالی توانا چون
ادب است استعالی چون تعالی توانا چون
و نیز در چون بیخ در خدای اموزن کجا توانا
درد عیال کجا در در بودن از این باری توانا
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که
نخستین معلوم کرد که هر چه باری توانا که



نور سحر کجا است

در وقت میل شدن نور به چشم و در چشم
 چون نوری است که در خارج از چشم است
 در زمان نورانی که در خارج از چشم است
 ظاهر است که در خارج از چشم است
 ظاهر است که در خارج از چشم است
 ظاهر است که در خارج از چشم است

معلوم بود پس شکرها که با وجود حس است
 از جهل پایش بری با عارضه ایشان و با ایشان
 اگر چه معلومی است مشکلات و خروج بسیار می
 نشود و نه آنچه از آن حال و از آن حال که در
 خود از آن گذشته از آن که در آن است و آن
 من الضلال و غیر آن است و در آن حال که در آن
 نمودن مینویسد مابقی است و آنچه حضور در باب
 حاضر مینویسد و آنچه در آن است که در آن
 در صورتی که در آن است که در آن است
 الطاف الهی است که در آن است که در آن
 در مشاهده است که در آن است که در آن
 اشخ الحارون الیه الودع و در آن است که در آن
 الاعوجبه من شیخ شده است که در آن است که در آن
 من العبد و بعد العبد من قبل ما نظر شده است
 چنانچه من را دیده است که در آن است که در آن
 یعنی تبت اودان ظاهر است که در آن است که در آن
 و بی عبودیت بی غایت و اخراج آن را در آن است
 اعطاه و در آن است که در آن است که در آن
 دانید حق تعالی است و احاطه علی نیز شدت مبارک
 لا یخرب منه شیخ زید فی الاثر و لانی اسما و علم
 ما از آنکه دانست حق در غایت بعد است و در آن

در آن است که در آن است که در آن
 در آن است که در آن است که در آن
 در آن است که در آن است که در آن
 در آن است که در آن است که در آن

نورانی که در خارج از چشم است
 ظاهر است که در خارج از چشم است

موسسه حکامه

که از صفت او باشد که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

عقد و کسیت و از خصص آیات قرآنی و احادیث نبوی چنان ظاهر شد که قرب از جانب محبت است
هر موضوع که قرب ملوک باشد منسوب با محبت است بلکه قرب از سماجی الهی است و از اسماک عبادی می توانی
قرب و محبت را قرب الهیه حکم الی غیر ذلک محبتی است و بی جای نیست من بدان معنی است که ای کل من تو حاصل برای من
حاکم قدرت مایه نبوی من چون در ان روز که کم که کنایه محبت است هر چه در او در ان شبی است من چون تمام شد
که ادراک حق همان حریف الظهور و غیبه است و انفعال او آن است از باطن هر چه موجود است حیوانات مجرد
نمات و جملات نزد تحقیق من نیست و تفاوت در ادراک ادراک است و نیست انچه باطنی است از عالم
تحصیل ادراک ادراک در اشیا با نیست بر اشکال ادراک در مایه شایسته تفسیر آن بدل بر کردن قسرت
مکن باشد و چون مرتبه امکان محض عاشقیست و عاشقیست با لذات لازم و مستلزم انقضاست و لغت مستلزم
شوق بکل شوق مستلزم در است پس هر که در شوق بکل غلظت باطن طبعاً و اراده و کمال ملحق بکمال است
پس مکن بعینه یابد عاشقی و شوق بکل آنکه باشد همانا در علی شرح بعضی را به حیات مابعد ایمانی بفرق میان
عشق و عاشقی رفت خلاصه و انکه موافق تحقیق بیان اشباع تصور کنی که گفته الا اشاره الی قول الصدیق
الاکرامی است و انچه در ادراک ادراک ادراک است که در کمال محبت می تواند حاصل شود پس هر چه کینه ذات و حال
نشد چون نیست در آن مرتبه جز در حد صرف اوصاف در آن مقام حاصل شد ذات حق که تمام در مرتبه
غیب هیت از احاطه حصول افعال تمام است و ازین جهت در ادراک ادراک با نیست چه از مرتبه جمیع است
مراتب تفرقات پس چگونه آن مراتب احاطه با آن شود بلکه آنچه در حصول افعال تمام علی در خواه نشود
مرتبه از مراتب جمالی شعور انچه است چه حق تعالی بجهت که در هر مرتبه محبت است استدلالات و قابلیت
بعوضه تحقیق علی دارد در جمالی علی نیز همان سوال بعوضه تحقیق ظاهر است و هر چه در از افراد او با بصیرت کرد و
می ستاید از ادراک صفات که او در آن محلی نیست تشریح نماید آن آن کمال که جمیع مرتبه تحقیق است که
او را هیچ صفات کمال سلیمان حال و معالی می ستاید و از مرتبه حضرت حق است که معبود است تمام محبت است و او را
همه خصوص اوست و لهذا می شنید که حمد شاکاه با هم حاصل و گاه با هم معقول و گاه بصیغه مبالغه
در کمال چون حامد و مجید و حمد و در ضمن این نکته لطائف معارف و در قابو تحقیق که در تفسیر بسیاری

و کمالی با عشق و محبت است
و کمالی با عشق و محبت است
و کمالی با عشق و محبت است

و کمالی با عشق و محبت است
و کمالی با عشق و محبت است
و کمالی با عشق و محبت است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است
از آن جهت که از صفات او است

در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...

در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...

در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...
در علم سلطانی ...
درست و در خبر ...
صفت آن که ...

سبب انما
در بیان آنجا که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام

در بیان آنجا که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام

در بیان آنجا که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام

بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام

بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام
بسیار از آن است که در کتب قدسیه آمده است که این کلام

منوره سجده نما

